

# بخش‌هایی از "دیوانِ پیمانِ یغمایی"

مرتبط با زبانِ سمنانی

دوباره نویسیِ متن و توضیحات: احسان ابراهیمیان

فرهنگستانِ سمنان

[www.SemnanAcademy.com](http://www.SemnanAcademy.com)

## فهرست

- کوتاه، دربارهٔ این نوشته ..... ۳
- بخشی از مقدمهٔ دیوانِ پیمانِ یغمایی ..... ۵
- قسمتِ هشتم ؛ ادبی - انتقادی به زبانِ سمنانی ..... ۸
- قسمتِ نهم ؛ نمونه‌ای از فرهنگ و دستورِ زبانِ سمنانی ..... ۲۲

## کوتاه، دربارهٔ این نوشته

نوشتهٔ پیش روی شما، بخشی از مقدمه، قسمت هشتم (اشعارِ سمنانی)، و قسمت نهم از کتاب "دیوان پیمان یغمایی"، نوشتهٔ علی محمد یغمایی (با تخلص "پیمان")، شاعرِ سمنانی متولد ۱۲۷۵ و درگذشته در سال ۱۳۶۱ است که این کتاب را در سال ۱۳۳۵ منتشر کرده است. این دیوان حاوی شعرهایی به زبان فارسی و سمنانی، و مختصری دربارهٔ زبانِ سمنانی است. به هر حال به عنوان کسی که زبانِ سمنانی را می‌دانسته و در ادبیات و شعر هم دستی بر آتش داشته است، نوشته و نظرِ پیمانِ یغمایی دربارهٔ زبانِ سمنانی جالب است، اما خالی از غلط نیست.

شیوهٔ نوشتارِ سمنانی که پیمان در این کتاب استفاده می‌کند خوب است، هرچند گهگاه خودش هم بر یک سیاق پایبند نیست؛ یک جا ضمیرِ سوم شخصِ مفردِ مذکر را "ژ" می‌نویسد و جایی "ژو". پسوندِ مصدری را "ین" می‌نویسد و جایی دیگر "یون". عملاً هیچ اعرابی استفاده نمی‌کند. وزن و راهنمای خوانشِ کلمه‌ها را به شیوه‌ای ابداعی و قابلِ تامل آورده است. نوشته، بسیار مختصر است، اما نکاتِ تفکر برانگیزی دارد.

حدود ۲ سال قبل از انتشارِ این کتاب، در آپریل ۱۹۵۴ میلادی (۱۳۳۳ شمسی) گئورگ مورگن اشتیرنه در سفری که به ایران داشته تا در مراسم "هزارهٔ ابن سینا" شرکت کند، با پیمان یغمایی هم ملاقات (یا ملاقات‌هایی) داشته و پیمان، نکاتِ دستوری، آوایی، و واژگانی را به عنوان یک سخنورِ سمنانیِ مُسن‌تر (در کنار جوانی به نام محمدعلی واعظیان) به او

می‌دهد.<sup>۱</sup> احتمالاً انگیزه او برای افزودن این بخش مرتبط با معرفی زبان سمنانی به دیوانش، از همین ملاقات با مورگن‌اشترینه در او ایجاد شده است.

از آنجا که خود کتاب هم زیرنویس‌هایی در صفحات دارد، در انتهای زیرنویس‌هایی که من برای توضیح آورده‌ام، عبارت "ا.ا." را نوشته‌ام. اعراب‌گذاری کلمات را جایی که احساس کردم به خواندن و رفع ابهام کمک می‌کند - به ویژه در کلمات سمنانی که وزن آنها در متن نیامده - اضافه کرده‌ام. هر توضیحی و تصحیحی که آورده‌ام، قصدم خرده‌گیری به کار نویسندگان نیست؛ نقدی است بر یک کتاب که ۷۰ سال پیش نوشته شده؛ که احتمالاً اولین تلاش یک سمنانی برای تنظیم یک دستور برای زبان خودش بوده است.

---

<sup>۱</sup> درباره این ملاقات و این مطالب، در ترجمه مقالات مورگن‌اشترینه که در دست دارم، بیشتر خواهید خواند.

## بخشی از مقدمه دیوان پیمان یغمایی

....

سمنان زبانِ مخصوصی دارد که آثارِ فرسِ باستانی را نشان می‌دهد. مثلاً به لحاف "دواج" می‌گویند و وجهاً من الوجوه کلمهٔ لحاف را که کلمه‌ای عربی است استفاده نمی‌کنند؛<sup>۲</sup> که شیخ سعدی (ع) می‌فرماید:

شبِ فراق نخواهم دواجِ دیا را      که شبدر از<sup>۳</sup> بود خوابگاه تنها را

این زبان که دست خوشِ مغول و عرب نشده، لغاتِ بیگانه ندارد<sup>۴</sup> و به طرزی عجیب پیچیده و مشکل است، از طرفی بسیار وسیع است. مثلاً برای اندازهٔ کم ۴ لغتِ اصیل دارد (پرجنه، پُک، پندیک، بلکی)<sup>۵</sup>، برای دهان ۳ لغت (آل - تیک - زُنچ)<sup>۶</sup>، ضمیرِ مخصوصی برای مذکر و مونث دارد (ژینه با - ژوره با) یعنی به آن زن بگو، به آن مرد بگو). گاهی حرفِ تانیث به اسم و فعل هر دو منضم می‌شود (اون بیما، اوئه بیمیّه) یعنی آن مرد آمد - آن زن آمد). حرفِ مصدریِ آن، نونِ ماقبلِ مضموم است. غالبِ افعالِ آن تحتِ قاعده و قابلِ تصریف است. برای اطلاعاتِ بیشتر به قسمتِ نهم ص ۱۳۶ مراجعه شود که این مقدمه

<sup>۲</sup> گاهی هم کلمه‌ای را که از زبانی دیگر به عاریت می‌گیرد، شکل و آوای آن را "سمنانی" می‌کند. همین "لحاف" را در سمنانی "لا" می‌گویند که کلِ لوازم و آهنگ خواب است، یعنی دوشک و متکا و دواج و ... همه با هم در سمنانی "لا" است. ا.ا.

<sup>۳</sup> شبدر از یعنی خارِ مغیلان. (من در فرهنگ‌ها به این معنی پیدا نکردم. ا.ا.)

<sup>۴</sup> زبانِ خالص که واژه‌ای از زبان‌های دیگر در آن نباشد وجود ندارد. در سمنانی هم واژگانی از زبان‌های دیگر وجود دارد، گاه تغییر شکل و آوا داده است و گاه بی تغییر. ا.ا.

<sup>۵</sup> pəndik ,pok , pərjəna ، و بلکی را به صورتِ بیلکی bilikki شنیده‌ایم؛ و "ناکم" nākom هم واژه‌ای دیگر است برای اندازهٔ کم. ا.ا.

<sup>۶</sup> zonz , tika , āla

گنجایش همه را ندارد. تعجب در اینجاست که این زبان که فاقد فرهنگ مضبوط و دستور است، چگونه سینه به سینه زنده و جاوید مانده است. محققاً در دنیا کتاب یا نوشته و نامه‌ای که به زبان سمنانی باشد یافت نمی‌شود، معهداً لغات آن ابداً تغییری نکرده است. مثلاً به جای لغت گفتگو یا گفت‌وشنید که "حرف" نشسته و متداول شده است، در سمنان "هکات"<sup>۷</sup> می‌گویند. بعضی از هم‌شهریان<sup>۸</sup> تصور کرده‌اند "هکات" اقتباس از لغت "حکایت" عربی است و به همین نظر با حاء حطی می‌نویسند. عجباً! چه اشتباه بزرگی! از کجا که عرب لغت "حکایت" را از زبان سمنانی نگرفته باشد کما اینکه قریب ۲ هزار لغت از زبان فارسی دری گرفته است؛<sup>۹</sup> زیرا که پیداست که ظهور زبان سمنانی که همان فرس باستانی (قبل از دری) باشد، قرن‌ها پیش از عرب بوده، یعنی زمانی که سمنان و دامغان و شاهرود و بسطام را شهر "قومس" می‌نامیده‌اند (در دوره سلطنت سلسله هخامنشی) که همین شهر عظیم، ۲۵ کرور نفوس داشته و زمانی پایتخت سلاطین ساسانی بوده است.

قبل از من شعراء سمنان از قبیل میرزا نعیم و یمینی و فانی و حاج ملاعلی حکیم الهی و امانی (عموی مصنف) و مشتاق و رونق (این شاعر اخیر عارف و جهاً من الوجوه گمنام مانده است و در هیچ تذکره و جنگی اسمی از این ادیب برده نشده است، در صورتیکه شاید سه هزار بیت شعر گفته که در نزد فرزند ارشدش جواد فرزانه است و امیدوارم مولی از نظر مالی به وی کمک نموده، دیوانش به چاپ برسد...)

<sup>۷</sup> hekāt . و البته همیشه به صورت جمع (هکاتی) کاربرد دارد. خود نویسنده در بخش شعرها، این واژه را با ح می‌آورد. ا.ا.

<sup>۸</sup> در اصل کتاب همینطور نوشته شده است.

<sup>۹</sup> واژه‌های "هکاتی" سمنانی و "حکایت" عربی تنها شاید در ظاهر کمی شبیه به نظر بیابند، ریشه‌هایشان متفاوت است و هیچ ارتباطی به هم ندارند. ا.ا.

...

و شعرایِ نزدیک‌تر، صبوحی (عموزاده) و صهبا (برادرم) و موحد به زبانِ سمنانی شعر گفته‌اند ولی از رباعی تجاوز نکرده. در این دیوان، خوانندگان قصاید و قطعاتی به زبانِ سمنانی خواهند دید که در موضوعاتِ عرفان و مذهب و حکمت گفته شده است. خلاصه ثابت کرده‌ام که زبانِ سمنانی بسیار اصیل و مستقل و قابلیتِ آن را دارد که در هر موضوعی به طرزِ نظم و شعر اداءِ مطلب کند، تا چه برسد به نثرِ آن.

....

## قسمت هشتم؛ ادبی - انتقادی به زبانِ سمنانی<sup>۱۰</sup>

### ارزشِ کار و پس انداز

تا جَوْنَه ای قدری قُلْکَ رِیْث  
تا جوانی قدری در قُلْکَ بریز  
فکری پیری و روزی ویکاری گَه  
فکرِ پیری و روزِ بیکاری کن

پیری و ویکاری اگر مَنفَهَم  
پیری و بیکاری اگر نمی فهمی  
ناخوشه پس، تو خرجی بیماری گَه  
ناخوشی پس، تو خرجِ بیماری کن

کَج نَشا، گولی هر خَری نَخورا  
کج مرو، گولِ هر خری را نخور  
مویی بشنو تو خُشْتَن کاری گَه  
از من بشنو تو خود را هم کاری کن

رنجِ بَنجی، چِرَه تَمَلَّقی مَنج؟  
رنجِ بکش، چرا تَمَلَّق می کشی؟  
گنجِ وِرگی و عاقلن واری گَه  
گنجِ بردار و مانند عاقلان کن

کی تَه رَبات کو دوری با هَمه جا  
که به تو گفت دروغ بگو همه جا  
خُشْتَن از فیضی راستی عاری گَه  
خود را از فیضِ راستی عاری کن

<sup>۱۰</sup> اعراب گذاری در متن اصلی وجود ندارد. برای تسهیل در خواندن آنها را اضافه کرده‌ام. همینطور از نظر نوع نگارش، نوشتار را مطابق با نگارش فرهنگستان سمنان کرده‌ام. ا.ا.



## سرمایه فقر

دست و پا و عقل و گوش و چش ته ندش  
دست و پا و عقل و گوش و چشم به تو نداد  
کو بخس چش به دستی دیگری گه  
که بخوابی و چشم به دستِ دیگران کنی

کی ته ربات ویکار بخس شو و روز  
کی به تو گفت بیکار بخوابی شب و روز  
خُشْتَن از فیضی زندگی بری گه  
خود را از فیضِ زندگی بری کنی؟

کی ته ربات قمار هاگه، شیره بنج  
کی به تو گفت قمار کن و شیره بکش  
خُشْتَن اینجور ذلیل و بستری گه  
خود را اینجور ذلیل و بستری کن

## سرمایه غنا

هر کی داره نوایا دزدی داره  
هر کس دارد مگو دزدی دارد  
خوش حساب مالی مرتیمن شریگه  
خوش حساب شریک مال مردم است

ته ژو پیل و ژو ملک و او بدیچه  
تو پول و ملک و آب او را دیده‌ای  
آه ژو رنج و قناعت و ژو دیک  
من رنج و قناعت و دوک ریزی او را

هر کی ژو مسلک و مرام همنه  
ژو دماس، ورنه مشرگه ژو وی گه

هر کس مرام و مسلکش همین است

نگه‌اش دار، ورنه مشرک است گم کن او را

## رموز سرمایه‌داری

قالی منی پوپو دوچینچیشن

قالی می‌بینی پود پود چیده‌اند

ایگه ایگه دوچین تو هم قالی گه

یکی یکی بچین تو هم قالی کن

قاز کی قاز کی بلوک و قریه مبین

قاز قاز<sup>۱۱</sup> بلوک و قریه می‌شود

چکا چکا مزُن تو استالی گه

قطره قطره می‌توانی تو استخر کنی

"پیمنی" پی هکاتی چون هاگیته

از "پیمان" حرف چون گرفتی

هر کی آشنا نیه تو ژو حالی گه

هر که آشنا نیست، تو او را حالی کن

## اسرار محشر

باز واشیچی وله ای وشکا

باز باز شده است گل ای پسر

مو پی بشنو دو گیلای بکو آ

از من بشنو دو گیلای بزن

<sup>۱۱</sup> قاز = غاز، پشیز. از اجزاء قدیمی قرآن.

عمر مثلی ولینه رک مشو  
عمر مانند گل [است] زود می رود

تا بشه خو ژو بونی منی بشا  
تا بروی خوب او را بینی می بینی رفت

پیس کاری به پرنین واری  
کار بد را بگذار برای پس فردا

خور کاری به هرین نونا  
کار خوب را به فردا مینداز

نه هرین منین و نه ایزی مه  
نه فردا را می بینیم، نه دیروز می آید

آروئین رو عزیزه خو نیادار  
امروز روز عزیز است، خوب نگهدار

خنی بدین ای نفهمی اشنه  
خواب دیدم یک نفهمی را دیشب

کو عبا دردش و نالین و قوا  
که عبا داشت و نعلین و قبا

ژور باتن چو بشه دنیه پی  
به او گفتم چون از دنیا رفتی

جونی مو راستی ژو مو ربا  
جان من راستش را به من بگو

آتشین گرز نکیرینی درد؟  
نکیرین گرز آتشین داشت؟

راستی قبری ته قشار هچی بدا؟  
راستی، قبر هیچ فشارت داد؟

پل کو ماین می خالین واریه  
پل که می گویند مانند تار مو است

ته چشن اون می خالین بدیا؟  
چشم های تو آن تار مو را دید؟

با عبا نالین و دَس مَن مندیل  
با عبا نعلین و ده من عمامه

چطو یارو پُلی دیم پی رد با؟  
چطور یارو از رویِ پل رد شد؟

پیس کاری پَسَله ما کَرَدت  
کار بد پنهانی می کردی

تَهَر مَاشُن چه جوابی تَه مادا؟  
به تو می گفتند چه جوابی تو می دادی؟

پینه دیمی پیشنی تَه کو نَدرد  
پینه رویِ پیشانی تو که نداشتی

داغ کَرَدت یا مَهرین پی وِراما؟  
داغ کردی یا از مَهر وِر آمد؟

سر مو گوش اندش و یاواشکی باتش  
سر به گوشم گذاشت و یواش گفت

تَهَر مایون تو به شرطی نوایا  
به تو می گویم به شرطی که تو نگویی

مو هَمَن بَدین و هَم وَاپرسِن  
من همه را دیدم و هم پرسیدم

کو شَما سر چه بلایی بیما  
که به سرِ شما چه بلایی آمد

مو رَ باشُن کو هَما آزادین  
به من گفتند که ما آزادیم

هِچ کین<sup>۱۲</sup> کاری نداره به هَما  
هیچکس به ما کاری ندارد

<sup>۱۲</sup> در متن اصلی به صورت "هیچ کین" آورده که اینطور گفته نمی‌شود.

دین و آدابی ژو خو بردرمن<sup>۱۳</sup>  
دین و آداب آن را خوب برداشتیم

ولی هیچ کین<sup>۱۴</sup> هما پی ناپرسا  
ولی هیچکس از ما نگرسید

چی چی باین کو بخندن هماره  
چه بگویم که بخندند برای ما

کی ر باین کو خده خو مزنا  
به که بگویم که خدا خوب می دانست

مثلی قاضی مگه باز پرس مگش  
مانند قاضی مگر باز پرس می خواهد

کو تو در محشر هم دوری با  
که تو در محشر هم دروغ بگویی

ژو ته هستی هاده چی خو مزنه  
او به تو هستی داده است، خوب می داند

کو ته دین و ته عقیده چی چی با  
که دین و عقیده تو چه بوده

اون جو بلبشو نیه کو تو همن  
آنجا بلبشو نیست که تو همه را

به زفن خر بگه و گول بکو آ  
به زبان خر کنی و گول بزنی

اگه پیسه ته جهندم مبرن  
اگر بدی تو را به دوزخ می برند

ورنه یک سر دیمی بهشتی مشه<sup>۱۵</sup>  
ورنه یکسر رو به بهشت می روی

<sup>۱۳</sup> "برداشتن" در سمنانی "و گیتین" یا "وتین" است. "بردرمن" که شاعر در اینجا به معنی "برداشتیم" آورده، در سمنانی به این شکل گفته نمی شود. در صورت وجود چنین شکلی، مصدر آن باید به صورت "بردردین" بوده باشد. به نظرم در بهترین حالت این شکل را می توان "سمنانی شده" برداشتن دانست، نه سمنانی. ا.ا.

<sup>۱۴</sup> در متن اصلی به صورت "هیچ کین" آورده شده است.

<sup>۱۵</sup> در متن کتاب "مشا" آمده که به نظر می آید به ضرورت شعری بوده باشد.

چش چرونی ته اگر هاگربو  
چشم چرانی تو اگر کرده باشی

ته چشُن اون جو شهادت مادا  
چشم‌های تو در آنجا شهادت می‌داد

علمی حقی دیگه واپرس نداره  
علم خدا دیگه باز پرسیدن ندارد

خر نبا مرتیمن [هم] خر نگرا  
خر مباحش - مردم را هم خر مکن

دین هما دست کو در<sup>۱۶</sup> دنیا دبن  
دین دست ما که در دنیا بودیم

راستی راستی راستی کو به شکلی تله با  
راستی راستی که به شکل تله بود

مرتیمی خر بن و در<sup>۱۷</sup> میش تله  
مردم خر بودند و در تله موش

دومگت هر کی هما گل مرسا  
می افتادند هر کس نزد ما می رسید

هر کی نادن با و ویکار انجو  
هر کس که نادان بود و بیکار آنجا

انجو هم ژو بدیمن نادن با  
اینجا هم او را دیدیم نادان بود

اون کو در<sup>۱۸</sup> دهر قمار ماگردش  
آن که در دنیا قمار می کرد

لخت با قافه موندش به هوا  
لخت بود قاب به هوا می انداخت

<sup>۱۶</sup> "در" به معنی درون را به سمنانی "دله" می‌گویند.

<sup>۱۷</sup> ن.ک. زیرنویس قبل

<sup>۱۸</sup> ن.ک. زیرنویس ۱۵

مالی مردم خور و مودی بدین  
مال مردم خور و مودی را دیدم

کرمی کت با دیمی سُنْگن والا  
کرم افتاده بود و روی سنگها افتاده بود

تاج دردش و بساطی شاهی  
تاج داشت و بساط پادشاهی

اون کو دنیا و شنی سیر کربا  
آن که در دنیا گرسنه‌ای را سیر کرده بود

می پرستی کو ژو کافر مزُن  
می پرستی را که کافر می دانستم

دمی حوضی با حورین خوش با  
دم حوض با حوریان خوش بود

بشْنوئْت "پیمنی" پی پس از این<sup>۱۹</sup>  
شنیدی از "پیمان" پس پس از این

چَش واکه گولی نَفَهْمُن نَخورا  
چشم باز کن گول نافهمان را مخور

پیس و خُو خلق خدایی ندارن  
بد و خوب خلق خدایی ندارند

به همه خلقی خُده تو خُو با  
به همه خلق خدا تو خوب باش

همه در ره یی<sup>۲۰</sup> ترقی متَرَن  
همه در راه ترقی می دوند

سعی ها که کو تو دَنبال نَمنا  
سعی کن که تو دنبال نمانی

<sup>۱۹</sup> عبارت "پس از این" عبارتی سمنانی نیست.

<sup>۲۰</sup> در متن کتاب "راهی ترقی" آمده است. در سمنانی راه را "re" می گویند.

تَهْ خُنِي كَرشَن و دَنبَال و نَشْن  
ترا خواب کردند و دنبال انداختند

اگر نَمَر چي تو ازنِ پس<sup>۲۱</sup> نَخْسا  
اگر نمرده‌ای تو ازین پس خواب

راست باتن تَهْ رَ گَر شَكِ درييت  
راست گفتم به تو اگر شك داشته باشی

به علی هِچِي ديگه عقل ندار<sup>۲۲</sup> ۲۳  
به علی هِچ ديگر عقل نداری

### اسرارِ جبر و اختيار

بَشْنُو تو باز "پيمنی" پی رازی دیگری  
بَشْنُو تو باز از پیمان رازِ دیگری

تا اون چي هِچ کين نواچش تَهْ رَ بایه  
تا آنچه به هِچ کس نگفته به تو بگويد

حيفه کو آدمی به و بَشُو و نَشْناسه  
حيف است که آدمی بیاید و برود و نَشْناسد

خُشْتَن خُده، خدا تَهْ دمی گوشي هِي مایه  
خدایِ خود را، خدا در گوشِ تو هِي می گوید

آخر مو تَهْ بِساچن و تَهْ جُون مو دَس دَرَه  
آخر من تو را ساختم و جان تو دست من است

تو کَش کوزا آه کوزه گرون گر شناسایه  
تو کوزه بغلی هستی و من کوزه گرم اگر عارفی

<sup>۲۱</sup> این عبارت "از این پس" نیز عبارتی سمنانی نیست.

<sup>۲۲</sup> در متن کتاب به صورت "ندا" آمده که مشخصاً به ضرورت شعری است و باید "ندار" باشد.

<sup>۲۳</sup> این مصرع در اصل کتاب به صورت "به علی هِچ دگر عقل ندا" آمده که بسیار فارسی شده است. هِچ را در سمنانی "هِچِي" و دگر را "دیگه" می‌گویند.



گوش و چشی واگه کو همه کس مو بنده یه  
گوش و چشم باز کن که همه کس بنده من است

مو بنده یه اگر ته خواگه تو دادایه  
بنده من است اگر خواهر تست و تو برادر اویی

بزن کسین و گوز مو مخلوقین همه  
بدان کوچک و بزرگ مخلوق منند همه

غره نبا ته ین دت پیر و تو بابایه  
غره مباح دختر و پسر مال تواند و تو بابایی

وجه بساچنی ولی اون جور که مگیچن  
بیچه ها را ساختم ولی آنطور که می خواستم

مو وجه ین اگر چه که او می تو مامایه  
بیچه های منند اگر چه او مادر و تو مامایی

خالق ایون، ای خاک اووین پی بیمیچین  
خالق منم از یک آب و خاک آمده اید

ای آتسه اگر کو مگی بو، تو هم وایه  
یکی اگر آتش است باید باشد، تو هم بادی

اه افووین واری همه جا موپی روشنه  
من مانند آفتاب همه جا از من روشن است

ته چشی هم گیچه و مور ما ناپیدایه  
تو چشم های خود را به هم گذاشته و به من می گویی ناپیدایی

دریا ایون تو غرقی مو و ماهیه ولی  
دریا منم و تو غرق من و ماهی هستی ولی

ته چشی هم درن کو مننی و امندیه  
چشم های تو به هم است که نمی بینی و امانده ای

آدم بساچنی کجه باچن کو گول بخو  
آدم ساختم کجا گفتم گول بخور

اوسار ته سر کوئن مگه بیچاره چارپایه؟  
افسار سرت بزنند مگر بیچاره چارپایی

ان ره گجه گدر به گدر که واگندایه  
این راه کج است گذر به گذر چاه کنده شده

تقلیت کاری شادینه بُوریز نَفهمی پی  
تقلید کار میمون است بگریز از نادان

اون جو کو مصلحت نَزُنچَن تو بی پایه  
آنجا که مصلحت ندانسته ام تو بی پای

مختار گر ته گرچنی اوسار مو دس دره  
مختار گر ترا کرده ام افسار دست من است

پیس آر مزن بزن کو نه گوش دار نه بینایه  
بد اگر می دانی بدان که نه گوش داری نه بینایی

مگی هراون چی مشنو و منی مو پی بنی  
باید هر آنچه می شنوی و می بینی از من بینی

صه ملقی چه سود به دنیا واگنیایه  
صد معلق چه سود که به دنیا پرداخته ای

ای خیر گر تو خلقی رها که بهشتیه  
یک خیر اگر تو برای خلق بکنی بهشتی هستی

## در دم حزب توده

(سال ۲۴ شمسی)

نه عفو و مروّت و عطایی مسین پی  
نه عفو و مروّت و عطایی از بزرگان

نه دیده مبو شرم و حیایی کسین پی  
نه دیده می شود شرم و حیایی از کوچکان

حتی بشیچی عهد و وفا جنی و چن پی  
حتی رفته است عهد و وفا از زن و فرزندان

نام و نشن از عهد و وفا هیچ نمچی  
نام و نشان از عهد و وفا هیچ نمانده است

آتش همه جا شعله وره ز گه زرُن پی  
آتش همه جا شعله ور است از بچه ها و کودکان

راحت ختین هرچی مسینی درن ان شهر  
راحت خفته اند هرچه بزرگان درین شهرند

امیدی نجاتی دارن آتش بیارن پی  
امید نجات دارند از آتش آورندگان

ان جنگ برار داره اون عامی پیری ر  
این جنگ با برادر دارد آن با پسر عمو

می آه مرنجه هی ازن ناخلفن پی  
مادر آه می کشد از دست این ناخلفان

بره و شنه مبرینه ژو سر تووری ر  
برادر گرسنه است، سر او را با تبر می برد

نکوا نکشا اونچی بمنچن کپن پی  
نزن نکش آنچه که از کوپون مانده اند

چارسالی بخورمن خاکی نجار گورسی  
چهار سال خوردیم خاک اره و ارزن

جنگی داخلی پی برارن پی دیون پی  
از جنگ داخلی، از برادران، از دیوانگان

بمبی اتمی پی منترسون و مترسون  
از بمب اتمی نمی ترسم و می ترسم

آه نه انی پی نه اون پی داخلین پی  
من نه از این نه از آن، از داخلیان

تو خارجین پی مزن ان فتنه و شورش  
تو از خارجیان می دانی این فتنه و شورش را

مخروبه وطن هم کو بمنچی پیرن پی  
وطنِ مخروبه هم که از پدران مانده است

ای وای! بشا اون چی کو درمن داره مشو  
ای وای رفت آنچه که داشتیم دارد می رود

بوریره دگر امن و امن ایرانین پی  
فرار کند دیگر امن و امان از ایرانیان

بیدار و ابا جونی مو آخراً مترسون  
بیدار شو جان من آخر من می ترسم

ای هم وطن شرمی آخر بیگانگن پی  
ای هموطنان آخر شرمی از بیگانگان

دنیا همه جا جنگ بشا صلح و صفایه  
دنیا همه جا جنگ رفته صلح و صفاست

تو آشتی ها که خلقی ر بشنو عارفن پی  
تو آشتی کن با خلق از عارفان بشنو

جونی مو بیا "پیمنی" پی بشنو هکاتی  
جان من بیا از "پیمان" حرف بشنو

غصه نخورا خالی مابو متفقن پی  
غصه نخور خالی می شود از متفقین

صه قرنه کو ایران همایه، بله همایه  
صد قرن است که ایران مال ماست بلی مال ماست

هم انفاق هم پس انداز

وارو نشا میلکین واری انبار نگرآ  
وارو مرو مانند مورچه انبار مکن

مرگوژا نبا ور مکه بی چی با  
گنجشک مباش برف می افتد بی چیز بمانی

بُخُو وَ بَبْخَش وَ پَشِي وَ نَ پِيرِي رَ  
بخور و ببخش و پس انداز کن برای پیری

حِيفَه كُو نَدْرِيبِت زَمَانِي كُو مِكا  
حیف است که نداشته باشی زمانی که می‌افتی

## الانسان عبید الاحسان

صِه بَارِبَاچَن خُده تَه دِه چِي وَ شِكا  
صد بار گفته‌ام خدا به تو داده است ای پسر

گَدُن بَرَسَن وَ مَسْتَحَقِّي نِيادار<sup>۲۴</sup>  
به گداها برسان و مستحق را نگهداری کن

تو ژُورِي دَرِه چَرِه ژِيرِي آرِه مِگَه  
تو بالا هستی چرا زیر خود را اره می‌کنی

وَ شِكا يِي نَفَهَم عاقبت ژِيرِي مِكا  
پسر نادان عاقبت پایین می‌افتی

## دویتی ادبی

دُنِيه كَارِي هِي وَ نَ وِلَ وَاشِي چِي  
کار دنیا را بگذار گل باز شده است

خَلوتَه رَز وَ دَشْتِيْن بَشِي چِي  
باغ خلوت است و دشتبان رفته است

لُوه يِي سُوْزِه دَلْبَر مَايِه  
لب سبزه دلبر می‌گوید

بادَه وِر و بِيَا وِلَ وَاشِي چِي  
باده بردار و بیا گل وا شده است

<sup>۲۴</sup> در متن کتاب "نیادا" آمده که احتمالاً به ضرورت شعری است.

## قسمتِ نهم ؛ نمونه‌ای از فرهنگ و دستورِ زبانِ سمنانی<sup>۲۵</sup>

در ضمنِ مقدمهٔ این دیوان، مقدارِ ناچیزی در بابِ ریشهٔ زبانِ سمنانی و وسعت و عظمتِ آن بیان شد. اینک تتمهٔ آن:

۱. حرفِ هجایِ سمنانی عیناً مانندِ فارسی است و چهار حروفِ "پ، چ، ژ، گ" فراوان دارد. مثال:

سمنانی	مرگوژا	پسله	کرگ	چیل کی
بر وزنِ :	از بودا	ظَلَمَه	برگ	بیل سی
ترجمه:	گنجشک	پنهانی	ماکیان	خرده هیزم

۱. بعضی از قراء<sup>۲۶</sup> و محلاتِ سمنان نامِ عجیبی دارند که به نظرِ من اسمِ عَلم است و تغییرِ آن جایز نیست. اما معدودی از هم‌شهریان که برایِ هر اسمی وجهِ تسمیه می‌جویند، آن را تغییر داده و به صورتِ بیگانه جلوه می‌دهند. مثال:

<sup>۲۵</sup> نوشتارِ واژه‌ها همانطور است که در متن اصلی آمده و بدونِ تغییر آورده‌ام، تا خواننده بتواند با نوشتارِ بخشِ قبل مقایسه کند. ا.ا.

<sup>۲۶</sup> قریه‌ها، ده و روستاها.

قریه‌ای داریم به نام "کیلی" بر وزن "طی حی". ابتدا آن را تبدیل به "کهلا" بر وزن "شهلا" کرده‌اند و بعد برای اینکه وجه تسمیه پیدا کند، های هوز تبدیل به حاء حطی شده تا با چشم سرمه کشیده (کحلا) تطبیق کند و سپس آن را تبدیل به "علا" بر وزن "الله" کرده‌اند که درست لغت عرب است. نمی‌دانم برای نام دو محل سمنان "توتین" و "بر لوکین" چه وجه تسمیه‌ای جسته و چه خواهند کرد تا تبدیل به لغت بیگانه گردد؟

۲. سمنانیان اساساً مخرج هشت حرف مخصوص عربی را که "ث، ح، ص، ض، ط، ظ، ع، ق" باشد ندارند و لغات آنان به طور کلی باید با حروف غیر عربی نوشته شود.<sup>۲۷</sup>

۳. در فارسی دری که بعد از فارسی باستانی (دوره سلسله هخامنشی) پدیدار شده، بعضی دال‌ها "ذال" نوشته و تلفظ می‌شده است، در زبان سمنانی، لغاتی که قبلاً جانشین آنها بوده است اصولاً دال نداشته که ذال خوانده شود. مثال:

سمنانی	نوی	وا	یی	گنبه	دبا
بر وزن:	جدی	تا	طی	گمره	وفا
فارسی:	نود	باد	یاد	گنبد	بد

۴. به جای "از" فارسی، به طور کلی در همه جا "پی" بر وزن "بی" می‌آورند. مثال:

سمنانی	موپی	سمن پی	ژین پی
--------	------	--------	--------

<sup>۲۷</sup> با این حال خود پیمان در همین دیوانش کلمه "هکاتی" را به صورت "حکاتی" مینویسد که بر اساس همین قاعده که خودش آورده، و آنچه درباره ریشه این کلمه نوشته، در این بازنویس به صورت "هکاتی" آورده ام. ا.ا.

بر وزن:	پلی	به من سی	این سی
ترجمه:	از من	از سمنان	از او

۵. به جای "ب" و "برای" در آخر لغت "ره" بر وزن "شه" می‌افزایند.<sup>۲۸</sup> مثال:

سمنانی	ژره	باتن	ژره	هاکه
بر وزن:	خوره	لادن	خوره	بامه
ترجمه:	به آن (زن)	گفتم	برای آن (زن)	بکن

تصور نرود که در لغات بالا لغت "زن" هم است! خیر؛ بلکه در او مستتر است، زیرا جانشین لغت "زن"، "جنیکا" بر وزن "به دیا" است.

۶. به جای کلمه "است"، همه جا "چی" بر وزن "بی" می‌آورند.<sup>۲۹</sup> مثال:

سمنانی	واشی چی	بشی چی	بوری چی
بر وزن:	ناشی بی	مری بی	طوری بی
فارسی:	باز شده است	رفته است	گریخته است

<sup>۲۸</sup> اما باید توجه داشته باشیم که با این نوع نوشتن "ره" و هم وزن دانستن آن با "شه"، ه آن را ملفوظ لحاظ می‌کنیم که درست نیست. بهتر و درست‌تر این است که آن را هم وزن "نه" بدانیم که ه انتهای آن تلفظ نمی‌شود. به هر حال نوع نوشتاری پیشنهادی فرهنگستان سمنان این است که اساساً باید به صورت "ر" نوشته شود، چرا که این "ر" یک حرف اضافه نیست بلکه نشانگر حالت غیرمستقیم در کلمات مذکر است؛ و علاوه بر این، تاکید و آکسانی در انتهای واژه اضافه نمی‌کند که همچون "خانه، نامه، ..." در فارسی یا "آور، کیه، ..." در سمنانی، در انتهای آن یک "ه" که جزء اصلی واژه است و نشان‌دهنده تاکید، بیاوریم. ا.ا.

<sup>۲۹</sup> البته همیشه اینطور نیست. "چی" سمنانی، معادل "است" در افعال ماضی نقلی است. اما "است" اگر فعل ربطی باشد و یا به معنی "وجود داشتن" بیاید، هر کدام معادلی متفاوت در سمنانی، به ترتیب از مصدرهای "بین" (بودن ربطی) و "دیین" (وجود داشتن) دارد. ا.ا.



۷. لغتِ "را" که اسمِ مفعول است، در لغاتِ سمنانی اساساً جانشین ندارد و نیازی هم بدان نیست. مثال:

سمنانی	اسبی	بی نی	ژ	ویر	اونین	بیر
بر وزن:	سردی	طی بی	دو	طیر	چونین	خطر
ترجمه:	اسبها را	بین	اورا	بردار	آن را	بیر

۸. حیوانات بعضی به طورِ مونث و برخی مذکر استعمال می‌شوند. مثال:

مذکر	اسب	کبوتر	خروس	قوش	سگ	شیر
مونث	کلاغ	خر	بلبل	طاوس	شغال	طوطی

برای مذکر، در آخرِ لغت تنها "ی" مجزوم می‌آورند. مثال:

سمنانی	اسبی	بی نی	قوشی	بی نی
بر وزن:	حس طی	طی بی	موشی	طی بی
ترجمه:	سگ	را بین	قوش را	بین

برای مونث، در آخرِ لغت "ین" که هر دو حرف مجزوم است می‌افزایند. مثال:

سمنانی	کلین	بی نی	شغالین	ویر
--------	------	-------	--------	-----

بر وزن:	به عین	طی بی	بداریم	طیر
ترجمه:	کلاغ	را بین	شغال را	بردار

۹. به جای "ها" و "آن" که حروف جمع فارسی است، در آخر لغت "ی" مجزوم می‌آورند و یا نون ماقبل مضموم می‌افزایند. مثال:

سمنانی	اسبی بی نی	اسبون بی نی
بر وزن:	درزی قیسی	از بن قیسی
ترجمه:	اسبها را بین	اسبان را بین <sup>۳۰</sup>

۱۰. سمنانیان به طور کلی لغات فارسی اول مفتوح را، اول مکسور استعمال می‌کنند و بهترین قاعده سمنانی شناسی همین نکته است. مثال:

کلمات "پریده، چریده، طییده، گردش، ورزش، کرد، رفت" را اول مکسور استعمال می‌کنند. می‌شناسم کسی را که فقط در ایام کودکی زادبومش سمنان بوده و بعد از ۴۵ سال زندگی متوالی در تهران و مسافرت‌های زیاد به خارجه، نتوانسته است لهجه خود را تغییر دهد. این شخص به محض آنکه دهان باز کند سمنانی بودنش پیدا است. با این حال معدودی از ناپختگان، به زور و تمرین، در صدند که لهجه خود را تغییر دهند. اما افسوس که در مورد دیگر زود خود را لو

<sup>۳۰</sup> دو نوع جمع برای اسامی در سمنانی وجود دارد، یکی جمع حالت مستقیم (با "ی" / ه در انتهای واژه) و دیگری جمع حالت غیر مستقیم (با افزودن "ن" به انتهای بن اسامی). اینطور نیست که مثل فارسی بتوان هر دو شکل جمع را برای یک حالت واژه در یک جمله استفاده کرد. در مثال‌های پیمان هم نکته‌ای نهفته است که شاید از دید خود او نیز پنهان مانده است؛ آن هم تفاوت جمع اسامی جاندار و غیر جاندار در حالت غیر مستقیم (مثلاً مفعولی) است. ا.ا.

می دهند. به این طریق که لغات "قاطر، ماهر، طاهر، ظاهر" که حرف سوم آن مکسور است، مفتوح استعمال می کنند و قصه کبک و زاغ را تجدید می سازند. عجباً! مگر برای لهجه یک قومی که فطری و باستانی است باید زشت و زیبا قائل شد؟ مگر لهجه عرب یا سایر زبان های دنیا بهتر از لهجه سمنانی است؟

۱۱. لغات سمنانی وسعت عجیبی دارد که مختصری در مقدمه این دیوان بیان شد.

اینک موارد استعمال آن بیان می شود. موارد استعمال لغات سه گانه دهان، مثال:

سمنانی	ژ آلدی <sup>۳۱</sup>	ژ تیکه دوساز	ژ زنجی اندیش
بروزن:	شما سن طی	پلی شه او باز	بکن بی سن عیش
ترجمه:	به دهندش بگذار	تو دهندش بز	به دهانش گذاشت

اما "ژ آله" بر وزن "شما همه"، این هم یعنی "به دهندش بریز یا بگذار" ولی مذموم نیست. یعنی مثلاً داروی تلخ که بیمار نمی خورد به زور به دهندش بریز.

۱۲. نمونه از لغات اصیل و بسیط در قسمت حیوانات. مثال:

سمنانی	کته	کرگ	ورگ	اسبه	هریسه
بر وزن:	خوره	برگ	ارث	عبرت	بسینه
ترجمه:	توله	ماکیان	گرگ	سگ	خروس
سمنانی	شادیه	کرز مولا	تش	دندنه	اسپزه
بر وزن:	بادیه	در بموما	غش	جن کمه	جد بمه
ترجمه:	نوعی از میمون	سوسک	جوجه تیغی	زنبور	شپش

<sup>۳۱</sup> این جمله در مورد ذم به کار می رود و آشکار است. پیمان

در قسمت نباتات. مثال:

سمنانی	مرجی	ویم	جورنگ	ون گن
بروزن:	از بی	دیم	جو جند	سن بن
ترجمه:	عدس	بادام	خیار	بادنجان

در قسمت لبنیات. مثال:

سمنانی	آریشه ۳۲	میکه ۳۳	ارش ۳۴	لور ۳۵	سزنه ۳۶
بروزن:	باریشه	طی مه	برش	نور	به ارم

ترجمه: پنج لغت بالا در فارسی امروزه جانشین ندارد.

۱۳. آخرِ مصادر، بلااستثناء نونِ ماقبل مضموم می افزایند. مثال:

سمنانی	بزیندین	هی وندین	هارتین	گیابین	بیروتین
بروزن:	-	-	-	-	-
ترجمه:	اندود کردن	افکندن	رفتن	خواستن	فروختن

سمنانی	هاگی تین	بیرندین	دبیون	بتزین	پشی وندین
ترجمه:	گرفتن	خریدن	بودن	دوین	پس انداختن

۳۲ آریشه چیزی است که از پنیر می سازند. زرد رنگ و چرب و مطبوع است، همراه با سرماست می خورند.

۳۳ میکه اولین شیر پستان که غلیظ و زرد رنگ و چرب است که دوشیده نمی شود و تازه مولود به وسیله مکیدن بیرون می کشد. در فارسی جانشین آن مایه است که برای این معنا رسا نیست، مثل سرمایه.

۳۴ ارش از میکه ساخته می شود؛ با شکر یا با شیر می خورند و بسیار مطبوع است.

۳۵ لور از آب پنیر که مصرفی ندارد می سازند و بسیار مطبوع است.

۳۶ سزنه کشک تازه است (به شکل سرماست) که پس از خشک شدن کشک می نامند و به مراتب از کشک خوش خوراک تر است.

افعال. مثال:

سمنانی	مزین	مزین	مزی نی
ترجمه:	اندود	اندود	اندود می کند
	م	خ <sup>۳۷</sup>	
بر وزن:	مری بن	بچین	مری طی

۱۴. نمونه‌ای از لغات هم‌قافیه که می‌توان در یک بحر از بحور شعر گنجاند. مثال:

سمنانی	باتیش	ماتیش	ماچیش	باچیش	برتیش	مرتیش
بر وزن:	باعیش	"	"	"	بده عیش	"
ترجمه:	گفت	می گفت	می گفته است	گفته است	ریخت	می ریخت

سمنانی	برچیش	مرچیش	بدمیش	مدمیش
بر وزن:	بده عیش	"	"	"
ترجمه:	ریخته است	می ریخته است	دمید	می دمید

سمنانی	کیه	کیه	کیه
بر وزن:	سیه	"	"
ترجمه:	خانه	کیست	مال کیست

<sup>۳۷</sup> منظور از این "م" و "خ" را متوجه نشدم.

سمنانی	ویه	ویه	ویه	پیه	نیه	نیه
بروزن:	"	"	"	"	"	"
ترجمه:	بید	گم است	پدر	نیست	خشتک	

سمنانی	دیه	ریه	شیه	ایه	زیه	میه
بروزن:	سیه	"	"	"	"	"
ترجمه:	دود است	ریگ است	شوهر است	یکی	زاده	مو است

در خاتمه - فرهنگ جامع لغات سمنانی در دست اقدام است. اگر عمری باشد انشاء  
الله در عرض یکی دو سال تمام و به طبع می‌رسانم.<sup>۳۸</sup>

<sup>۳۸</sup> متأسفانه با اینکه نویسنده تا ۲۵ - ۲۶ سال بعد از نگارش این کتاب در قید حیات بوده است، کار فرهنگ سمنانی وی به سرانجام نرسیده است. ا.ا.